

کفتارهای عرفانی

(قسمت پنجاه و هشتم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات اسفند ۱۳۸۸)

نود و هشتم

فهرست

جزوه نود و ششم - گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)

(بیانات اسفند ۱۳۸۸)

عنوان

صفحه

- در مورد مصافحه‌ی فقری / تماس دست با نامحرم / توقع اینکه خانم‌ها شالی بیندازند و با نامحرم مصافحه کنند کار غلطی است / کینه یعنی نگه داشتن دشمنی / کینه، انسان را از سلامت روحی و جسمی دور می‌کند..... ۶
- در مورد قطع امیدها؛ صدهزاران بار بپریدم امید / وقوع تردید مهم نیست، مهم این است که به همان حالت نباید ماند / اراده و مشیت الهی / آنچه که خداوند بخواهد انجام می‌شود / شیطان بر همه‌ی جهان مسلط نیست، اگر به او اجازه بدهیم بر ما مسلط است / حضرت ایوب، چون کاملاً محکم بود خداوند نگذاشت تردیدش ادامه پیدا کند..... ۱۱
- بدبینی / عقل عرفانی و فقری کمک برای رفع بدبینی / ظلم و

- عدل / بلقیس و حضرت سلیمان علیهم السلام / در مورد عصبانی شدن /
غده شدن تحمل‌ها در فکر و انفجار و ترکیدن آن با عصبانیت ۱۹
توبه، با خلوص نیت و علاقه‌مندی به دین و نیت شخص / فقط
باید به خدا متوسل شد / وفای به عهد از تقوی است / گناهان
کبیره و صغیره / اعراض از یاد خدا / یأس از رحمت خداوند /
خداوند قلب صاف و نیت خالص می‌خواهد / در مورد
کلاه شرعی و فرار کردن از حرمت ربا! ۲۸
فهمیدن معنی آیات قرآن / در مقابل عظمت قرآن، باسواد و
بی‌سواد فرقی نمی‌کند، همه می‌توانند از آن استفاده کنند / در
مورد عبارات و دعاهایی که می‌خوانیم ولی حالمان این نیست،
فکر کردن در آنها و تکرار آن تا اینطوری بشویم / در مورد
سوره‌ی فاتحه که حتماً باید در نماز باشد / درباره‌ی نمازی که
عمود و پایه‌ی دین است ۳۹
فهرست جزوات قبل ۴۶

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه فرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

در مورد مصافحه می فقری / تماس دست با نامحرم / توقع اینکه خانم با شالی میندازند
و با نامحرم مصافحه کنند کار غلطی است / کینه یعنی نگه داشتن دشمنی / کینه،
انسان را از سلامت روحی و جسمی دور می‌کند^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

دیشب در تفسیر و شرح پندصالح راجع به مصافحه مطالبی
گفتم، مطلبی که یادم رفت و یا مجال نشد، البته یک قاعده‌ای در شرع
هست که ما رعایت می‌کنیم این است که تماس دست با نامحرم
صحیح نیست، چه زن و چه مرد و زن و مرد اگر نامحرم بودند، هر دو
باید رعایت کنند. بنابراین مصافحه اگر یک دست دادن عادی بود مثل
دست دادن معمولی که آدم رسم است، دست می‌دهد این به همان
حرمت قدیم است که بود ولی در مورد مصافحه‌ی فقری یک چیزی که
به این مطلب اضافه می‌شود این است که در مصافحه فشار دست‌ها
هست، دست‌ها فشار می‌دهند و بعد به‌خصوص نوک انگشتان را دارد
که شرحش در پندصالح هست بخوانید. بنابراین در مصافحه شرایط

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۲/۱۴ ه. ش.

خاصی است. در تماس دست همین که یک حایلی باشد اشکالی ندارد. اطبا در قدیم به خصوص اینطور بودند که ناچار بودند دست را بگیرند، به علاوه در مواردی که ضرورت دارد هرگونه تخلفی مجاز می شود، مواردی که ضرورت دارد، حتی در آیات قرآن هست که *إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَالْحَمَّ وَالْمُنْزِيرَ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِعَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ*، اگر کسی ضرورت داشت اشکال ندارد همان گوشت مردار را هم می تواند بخورد. حالا برای اینکه این ضرورت درک شود داستانی می خواهم بگویم که ربطی به این مطلبی که می خواهم بگویم ندارد، ولی بدانید.

می گویند کسی پولی فراهم کرده بود و از خدا خواست به مگه برود. از خدا خواست که بداند سال پیش حج چه کسی قبول شده، من بروم او را ببینم و تبریک بگویم. بزرگی به او گفت یا در رؤیا و خواب دید که فلان کاسب نانوايي یا قصابی بوده و او رفت و سلام و علیک کرد و دید آدم معمولی است. گفت: اجازه می دهید من دو، سه روز مهمان تو باشم؟ مهمان او هم که بود، دید هیچ عبادت زائد بر معمولی ندارد. روز آخر گفت واقع این است که من چنین خوابی دیدم یا چنین چیزی شنیده ام، آدم ببینم که تو چطوری، چه کرده ای که خداوند حج تو را قبول کرد؟ گفت: من پولی فراهم کرده بودم بروم حج،

پول را گذاشته بودم کنار، در این بین همسرم که باردار بود و یار گرفته بود، بوی کبابی از بیرون می‌آمد شنید و گفت همسایه‌ی ما کباب دارد. برو از او یک لقمه برای من بگیر. من رفتم خانه‌ی همسایه در زدم و گفتم از این کباب کمی به ما بدهید. گفت: اینکه ما می‌خوریم بر شما حرام است. گفتم یعنی چه؟ چیست که شما می‌خورید، ولی بر ما حرام است؟ گفت: من دو سه تا بچه‌ی صغیر دارم و چیزی ندارم. اینها گرسنه شدند و برای غذا نق می‌زدند. من گفتم می‌روم چیزی تهیه می‌کنم. آمدم در کوچه دیدم کبوتر مرده‌ای در کوچه هست آن را کباب کردم. این بر ما حلال است، چون هیچ چیزی نداریم، ولی بر شما حرام است. این برای این است که بدانید چطور می‌شود که چیزی که حرام است، حلال می‌شود.

در سایر موارد مثلاً وقتی می‌خواهند قلب را معاینه کنند وقتی ضرورت است، عیب ندارد. به‌علاوه وقتی قلب را می‌خواهند معاینه کنند الان هم بیمارستان‌ها اینطور هستند یک شالی می‌اندازند، شمدی می‌اندازند و معاینه می‌کنند، ولی مصافحه اینطور نیست که شالی بیندازند و مصافحه کنند چون از ارکان مصافحه این است که دو دست در هم چنگ شود، نه اینکه آنقدر فشار بدهد که دست طرف بشکند، در واقع با تماس و فشار از هم جدا می‌شود. این فشار صحیح نیست و لذا خیلی‌ها خیال می‌کنند به‌صورت مصافحه بگیرند و حتی در موقع تشرّف

و بیعت زمان حضرت رسول ﷺ بیعت اینطوری بود که یک ظرف آب می گذاشتند حضرت انگشتانش در آب و طرف مقابل هم در آب بود یا همان تسبیحی که به اصطلاح تسبیح می گفتند یک طرف حضرت می گرفتند، یک طرف را شخص دیگر. من خیلی دیدم غالب خانم‌ها پیش من می آیند، به صورت مصافحه می گیرند و من به تک تک یادآوری می کنم. ولی حالا ناچارم به همه یادآوری کنم و همه این توجّه را داشته باشید، مشایخ همینطور، من خودم جلسات تشرّف ظرف آبی می گذاشتم یا تسبیحی، آقایان مشایخ هم همینطور. توقّع اینکه شالی بیندازید و مصافحه کنید کار غلطی است. جهت علمی آن هم از نظر روانشناسی، روانکاوای یک وقتی گفتم که تکرارش لازم نیست. چیزهایی، درک و فهم‌هایی هستند که خود فطرت به انسان می آموزد.

یک سوّالی هم رسیده که می گوید من کینه را فراموش نمی کنم. البته یک چیزی که بدی آن مسلّم است و اینکه همیشه در این بدی خواهد بود و تغییر نمی کند، کینه باید داشت. آن هم اگر بر ما مسلّم است اگر این دو تا بود، باید همیشه کینه داشت. همیشه باید کینه‌ی شیطان را داشته باشیم گوا اینکه دستمان به او نمی رسد ولی کینه را باید داشته باشید. اما همه‌ی افراد بشر امید اینکه روزی اصلاح شوند، در آنها هست بنابراین یک جایی یک احتمالی بدهید. برای اینکه همین که با شما دشمن است اگر روزی دوست شد از او

خجالت نکشید که در موقع دشمنی چه با او کرده‌اید و او چه کرده است. کینه هم چیزی است که بیشتر خود انسان را خراب می‌کند. خود انسان را از سلامت روحی و جسمی دور می‌کند. مگر در موردی که فرض، بخواهید (حالا فرضی نمی‌شود گفت) که یک حکومتی با حکومت دیگری می‌خواهد جنگ کند از مدتها پیش رادیو و تلویزیون و همه جنگ را نشان می‌دهند و تشویق می‌کنند، ولی اگر غیر از این باشد نباید کینه داشت، کینه یعنی نگه‌داشتن دشمنی.

در مورد قطع امید؛ صد هزاران بار بپریدم امید / وقوع تردید مهم نیست، مهم این است که به همان حالت نماند / اراده و مشیت الهی / آنچه که خداوند نخواهد انجام می‌شود / شیطان بر همه‌ی جهان مسلط نیست، اگر به او اجازه بدیم بر ما مسلط است / حضرت ایوب، چون کاملاً محکوم بود خداوند نگذاشت تردیدش ادامه پیدا کند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

داستان‌ها و وقایعی که در زندگی خودمان یا در دنیا اتفاق می‌افتد همه به هم مربوط است. ما باید سعی کنیم ارتباط آنها را به دست بیاوریم. این است که من اگر متفرق صحبت می‌کنم اینها به هم مربوط است. منتها من شاید نمی‌توانم ارتباط آنها را بیان کنم. ارتباطش را می‌فهمم ولی نمی‌توانم بیان کنم.

در زندگی شمس تبریزی و مولوی، خودش خیلی عجیب و غریب بود، مولوی البته در سنین نزدیک چهل بود یا نمی‌دانم... بالنسبه جوان تر بود. هر روز سوار اسب یا الاغش می‌شد و به محل درسش می‌رفت و دور و بر او هم جمعیت، هم شاگردانش و هم دیگران بودند.

یک آخوند خیلی متنفّذی بود و مورد علاقه هم بود. بطوری که وقتی شمس آمد و به کَلّی او مجذوب شمس شد، می‌گویند مردم ریختند و شمس را کشتند (برای اینکه این آمده و مولوی را از ما گرفته است. مولوی دیگر حالا فقط به او می‌پردازد) مورد علاقه‌ی آنها بود. در زندگی مولوی، یعنی دوران معاشرت شمس و مولوی هم داستان‌هایی هست که همه‌اش جالب و عبرت آموز است. با این علاقه‌مندی مولوی می‌گوید:

صد هزاران بار ببریدم اُمید

از که؟ از شمس، این ز من باور کنید

بنابراین البتّه شاید در خود ما کسانی باشند از شمس هم قوی‌تر، از شمس و مولوی هم قوی‌تر و این مطالب را خوب درک می‌کنند ولی بطور معمول شمس و مولوی هر دو در یک درجه‌ی بالایی قرار دارند که ما همه می‌خواهیم به یک چنین درجه‌ای برسیم. این است که وقتی شمس و مولوی اینطوری است و مولوی این شعر را می‌گوید دیگر ماها اشکالی ندارد اگر او صد هزار بار گفته، ما اگر صد و یک هزار بار هم باشد باز هم تازه... این قطع امید هست.

در این چند مورد که البتّه دو مرتبه دیدیم فرد باز برگشته به حالت اوّل، یعنی دو مرتبه امیدوار شده و اتّصال حتّی قوی‌تر شده است مثل فازهایی که فاز برق برای مثال می‌گویند: برق سه فاز، برق چهار فاز و از این چیزها. گاهی اوقات برق یک ثانیه قطع می‌شود، یک

برق دیگری وصل می‌کنند که قوی‌تر است، بسیاری از این قطع امیدها از این قبیل است، قطع می‌شود ولی بلافاصله مصداق این شعر می‌شود:

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر

این مهر بر که افکنم این دل کجا برم؟

دو مرتبه برمی‌گردد مثل این راه‌های خیابان‌های تهران، خیابان‌های شاید جای دیگر هم هست ولی نه، اینطوری نیست. تهرانی که ما هستیم و می‌بینیم، مثال می‌زنیم، خیابان تهران خیلی جاده صاف و خوبی، پاره‌نه هم می‌شود رفت، خیلی راحت است. یک خرده باران می‌آید، نم می‌شود، گودال پیدا می‌شود. آدم دارد راه می‌رود پایش در یک گودال کوچکی می‌افتد، آب می‌پرد و پاهایش کثیف می‌شود. این به منزله‌ی همان دفعاتی است که قطع امید می‌شود. در سلوک هم همینطور است. گاهی آدم صاف، جاده صاف در حال سلوک، یک مرتبه یک تابلویی می‌بیند، همینطور چشمش می‌افتد، یک دهم ثانیه هم که هست فکرش عوض می‌شود. این تردیدها مهم نیست. خود وقوع تردید مهم نیست. ولی اینکه به همان حالت بماند، این مهم است، نباید بماند. در علوم ظاهری هم همینطور است. در علوم هم خود تردید و ظن اگر نباشد علم پیشرفت نمی‌کند، تردید پیش می‌آید، برای رفع تردید یک قدم به جلو می‌رود. مثل همین مثالی که زدم، دارد در جاده آسفالتی می‌رود یک پایش می‌افتد داخل گودالی یک قدم به جلو می‌رود. در نتیجه‌ی آن تردید یک قدم جلوتر رفته است. مثلاً همه‌اش فکر

می‌کرده که در علوم برای مثال که چطور این قاشقی را که رها می‌کنیم پایین می‌آید، بالا نمی‌رود؟ همیشه در این فکر بوده، در این تردید بوده که پس ما نمی‌فهمیم این چیزی را که خواندیم کافی نیست تا یک مرتبه مثلاً آن نیوتن خوابیده بود که سیبی افتاد، قانون جاذبه کشف شد. یک قدم جلو افتاد. اگر به همان چیزی که داشت ساخته بود، پیشرفت نمی‌کرد. همانطور که فرمودند: وای بر کسی که دو روزش مثل هم باشد یا وای بر کسی که دیروز و امروزش یک جور باشد؛ یعنی باید امروزش بهتر از دیروز باشد. بهتر هم نه اینکه زندگی مادی او بهتر باشد. زندگی مادی را که می‌بینید، مادیون روز به روز بدترش می‌کنند، نه! زندگی معنوی، زندگی معنوی امروز او حتماً باید از دیروزش بهتر باشد که نشانه‌ی تکامل باشد. وقتی امروز از دیروز بهتر بود، فردا هم از امروز بهتر خواهد بود. بدانید که برای این تردید که می‌گوییم چه کار بکنیم و بهتر بودن چیست؟ چطوری است؟ باید در تردید وقتی مبانی کلی داریم وقتی یک چهارپایه‌ای مثلاً جلوی شما هست که می‌دانید پایه‌هایش درست است، در دست‌تان یک بار سنگینی هست، اگر سنگینی آن شما را اذیت کرد آن را روی چهارپایه می‌گذارید، راحت می‌شوید. ما باید این چهارپایه‌ی فکری را در ذهنمان، در قلبمان داشته باشیم، همه‌ی چیزها را روی آن چهارپایه بگذاریم. آن چهارپایه‌ی ذهنی این است که هر چه خداوند مقرر کرده انجام بگیرد. همان فرمایش حضرت امام حسین علیه السلام رِضًا بِقَضَائِكَ، راضی هستم به قضایت

یعنی اگر از این جریانات ناراحت هم بودم ولی حالا راضی شدم به قضای تو. بعد می‌گوییم راضی هستیم به قضایت. خیلی چیزها را ما می‌بینیم، می‌گوییم اینکه قضای الهی نیست! مگر خداوند خواسته است که یک چنین کاری بشود؟ نه! آنچه که برخلاف روال صحیح به اصطلاح دنیا هست، قواعد هست، آنها را خداوند نخواسته، یعنی خودش نکرده است. خداوند، یک مشیّت دارد و یک اراده؛ ارادی، یعنی چیزی که خداوند مستقیم خواسته انجام بدهد، پیغمبر را به پیغمبری منصوب کرده است. قوم مصر را، قوم فرعون را یکسره غرق کرد. طوفان نوح را فرستاد، اینها را مستقیم اراده کرد. ولی چیزهایی هست که مشیّت او است، خودش مستقیم نکرده، اما هیچ چیزی اگر او نخواهد انجام نمی‌شود. بنابراین این کسانی که می‌گویند امام حسین علیه السلام فرمود رَضًا بِقَضَائِكَ، قضای الهی این بود که امام حسین علیه السلام اینطور بشود، پس همان قضای الهی هم این بود که شمر و ابن سعد بیایند این کار را بکنند، نه! شمر و ابن سعد مثل رعشه‌ای است که دست می‌گیرد. این رعشه را اجازه ندارد ولی انجام می‌دهد. جزایش هم این است که او را بزنند. در تردیدها باید به این رَضًا بِقَضَائِكَ فکر کنیم و اگر یک واقعه‌ای، چیزی می‌شود که مستقیم می‌فهمیم اراده‌ی الهی این نیست، خداوند نمی‌خواهد کار بد در دنیا انجام بشود، در آن صورت بدانیم این کار خود بشر است. مُنتها خداوند به بشر اینقدر اختیار داده، راه صحیحش را تعیین کرده است ولی این

اختیار را هم دارد. یکی خودش از راه کنار می‌رود، باید او را سرزنش کرد وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.^۱ این اشخاص مکر می‌کنند، کار می‌کنند، یک دسته‌بندی درست می‌کنند. خداوند هم همانطور مقابله‌ای می‌کند. خداوند بهترین تنظیم‌کنندگان است. این است که بالاخره آنچه که خداوند بخواهد انجام می‌شود.

بنابراین به این تردیدها از راه در نروید و یقیناً بدانید هر کاری خلاف اراده‌ی الهی بشود، میل خداوند نیست. خود شیطان در موقعی که خداوند از او بازخواست می‌کرد که این چه کاری بود که کردی؟ اینها را فریب دادی؟ که بعد بیرونش کرد. شیطان می‌گوید که حالا ببین من از دست راست، از دست چپ، از روبه‌رو و پشت سر به آنها حمله می‌کنم از بالا و پایین حمله می‌کنم. هیچکدام از اینها را نخواهی دید که آدم حسابی باشند. در واقع جلوی خداوند رَجَز خواند. خودش را با خداوند یکی گرفت. یعنی گفت: تو یکی، من هم یکی. آخر تو اینها را بر من برتری دادی، حالا ببین من چه کارشان می‌کنم و دیدید. ولی خداوند برای اینکه هم به ما نشان بدهد و هم به او نشان بدهد، یک عده‌ای را آفرید که معصوم هستند، پیامبران، ائمه و همین که یک عده‌ای در بین مردم آفرید که مطابق امر الهی رفتار می‌کنند. در واقع برای اینکه پیروان شیطان ببینند که نه، شیطان بر همه‌ی جهان مسلط نیست، اگر ما به او اجازه بدهیم بر ما مسلط است، اگر هم اجازه ندهیم،

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۴.

نه. کسانی هستند که در مقابل همین می ایستند.

داستان حضرت ایوب علیه السلام، در کتابی هم دارد در کتب تورات، کتاب ایوب علیه السلام. ایوب علیه السلام از مواردی بود که شیطان مَنَم زد، خودنمایی کرد، در مقابل خدا رَجَز خواند. البته این حرفی که تورات می زند، خدا و اینها را همه مثل ما فرض می کند یک وجودهای اینطوری هستند. غیر از خدایی که ما می شناسیم. ولی مطالبش آموزنده است. که خداوند به شیطان گفت: تو که گفתי همه را گمراه می کنم، ببین چه بنده‌ی خوبی دارم، ایوب علیه السلام هم پادشاه است، امیر و رئیس قبیله است و هم زن و فرزند فراوانی دارد، همه هم خوب، مال فراوانی دارد، قدرت فراوانی دارد مع ذلک همه اش شکر خدا را می کند. شیطان گفت اینها را از او بگیر، بعد ببین که دیگر عبادتت می کند یا نه؟ خدا اول گوسفندهایش را گرفت، سیل آمد و بُرد، باز هم شُکر می کرد. شیطان گفت نه، حالا اموالش را هم بگیر. آنها را هم گرفت باز شُکر می کرد. شیطان به خدا گفت که حالا خانواده اش را بگیر، همه‌ی کارها را کرد ایوب علیه السلام از شُکر خدا دست برداشت. تا آن قضیه‌ی آخر. زنش که به اصطلاح مثل ملکه‌ی آن ده بود (آنقدر بزرگ) به این روز افتاد که می رفت منزلها رختشویی و لباسشویی می کرد و یک پولی می گرفت، نان می خرید و برای شوهرش می آورد که او را از شهر بیرون کرده بودند چون بدنش بو گرفته بود. مع ذلک ایوب قدرت روحی خودش را حفظ کرده بود. حتماً برای ایوب یک تردیدی در این وسط گاهی اوقات

پیدا شده به دلیل اینکه آن آخر که شیطان به زنش تهمت زد که این بد کاری کرده است، ایوب گفت: خدایا مالم را بُردی، فرزندانم را بُردی، این را دیگر نمی‌توانم تحمل کنم. مسلماً اینجا برایش تردید پیدا شده ولی چون تا آنوقت کاملاً مُحکم بود، خداوند به دادش رسید. یعنی گذاشت که تردیدش ادامه پیدا کند که داستانش را در قرآن بخوانید و رفع تردیدش شد.

بنابراین این تردید و شک می‌آید. از آمدنش نگران نباشید از اینکه بیاید و بماند باید نگران باشید. آمد، باید به صورت مهمان بیاید. ولی مهمان اگر بیاید و بماند اسباب زحمت است. باید به صورت مهمان بیاید و سهم خودش را بگیرد و برود. با هر تردیدی بعد از تحقیق مجدد یا تحقیق منطقی و یا تحقیق دل، به دل مراجعه کند بعد از این موجب می‌شود که یک قدم به جلو برود. بنابراین از آمدنش نترسید بلکه درصدد رفعش باشید. ان شاءالله خداوند ما را از همه بلاهای فکری نجات بدهد.

بدینی / عقل عرفانی و فقری حکم برای رفع بدینی / ظلم و عدل / بلقیس و

حضرت سلیمان علیه السلام / در مورد عصبانی شدن / غده شدن تحمل با در فکر و انفجار

و ترکیدن آن با عصبانیت^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک بذری، تخم گل و گیاهی را که روی زمین برای سبز شدن می‌اندازند از همان اول که سبز شد یا هنوز نیش زده یک اثری دارد بطوری که مثلاً در داروهای طب قدیم علف کُنار یعنی خشخاش که بکارند وقتی آن دو برگه به اصطلاح در می‌آید آن دو برگه را کوکو می‌کنند خیلی خوشمزه است ضرری ندارد، فایده هم دارد. ما که بچه بودیم (آنوقت‌ها کشت خشخاش آزاد بود) در بیابان که می‌رفتیم اینها را می‌شستیم و می‌خوردیم. همین علف یک خرده بزرگ که می‌شود ایجاد سم می‌کند.

یک علفی هم هست علف انسانی، در ذهن انسان‌هاست و آن بدینی است. بدینی وقتی می‌کارند اولش شاید خوب باشد برای اینکه آن کسی که بدبین است در کارها احتیاط می‌کند. آن احتیاط خوب

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۲/۱۶ ه. ش.

است. بعد کم کم که بزرگ شد بدبینی اسباب زحمت خودش و دیگران می‌شود. و یک خرده اگر زیادتر شد بیماری روانی می‌شود که فرنگی آن را می‌گویند پارانویا. یک بذر بدبینی در دنیا و جهان، در همه جا کاشته است. همه‌ی ملّت‌ها و همه جاها یک قدری رسم شده است. این بدبینی از اینجاست. یک مدّتی من یادم می‌آید همانوقت هم یک چیزی نوشتم. هر وقت آمدند و جامعه را دو صف کردند، پیر و جوان، پیر باید کارها را به او بسپارند یا جوان‌ها؟ و حال آنکه همین پیرها یک وقتی جوان بودند، همین جوان‌ها ان‌شاءالله همه‌ی آنها یک وقتی به پیری می‌رسند، یک وقتی می‌گویند زن و مرد، زن‌ها را به جان مردها و مردها را به جان زن‌ها، مثل همان پیر و جوان، زن و مرد. یک وقتی گفتند پدرها و پسرها هر پدری یک وقتی خودش پسر بوده و هر پسری امیدوار است و ان‌شاءالله حالش خوب باشد روزی پدر می‌شود. شعری می‌گوید:

در مکتب حقایق و پیش ادیب عشق

هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

حالا این بذر این اثر را دارد که اگر وقتی در بعضی شدّت کند هر کاری که یک مرد بکند حمل بر بدبینی می‌کند. مثلاً ترش کرده، معده‌اش درد می‌کند، ادایی درمی‌آورد. زن می‌گوید این آدم بداخلاقی است. نه، اخلاق او نیست، شکم اوست. و همینطور مرد نسبت به زن خیلی از بدبینی‌هایی که می‌بینیم و در نامه‌ها می‌بینیم. مردی از

زن خود و زنی از مرد خود گفته، از این قبیل است. مثلاً یکی می‌گوید (حالا یا مرد یا زن) می‌گوید این بچه‌ها را علیه من می‌انگیزد که مسلماً نمی‌شود. ممکن است به‌عنوان شوخی یا هر چه باشد. آخر هر مردی فکر می‌کند یک روزی می‌رود و این بچه‌ها را باید زنش نگاه‌دارد و هر زنی فکر می‌کند روزی اگر برود مرد این کار را باید بکند. این تخم بدبینی اگر اینجا عقل به کمک او بیاید نمی‌گذارد تخم که سبز شده میوه بدهد. ولی اگر عقل به کمک نیاید میوه می‌دهد. عقل چطور می‌تواند به کمک می‌آید؟ فرض کنید که در این ورقه‌ای که اوراد خانم‌ها را نوشته است نوشته که: *إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ*^۱، این آیه را چرا برای مردها ننوشته؟ زن‌ها چطور است که به خود ظلم کرده‌اند، مردها نه؟ همین که باعث این شود که این مسأله را به‌صورت سؤال پرسند خوب است. عقل است که به کمک آمده؛ عقل عرفانی و فقری به کمک او آمده که بپرسد. اما بعضی‌ها همین را در روزنامه‌ها می‌بینید که می‌گویند آیات قرآن علیه زن‌هاست. نه، آیات قرآن در مورد خود آدم هست که *رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ*^۲، در مورد همه. اینجا از این جهات این اشتباه پیدا می‌شود ما در زبان عادی خودمان ظلم را این می‌بینیم که کسی را بگیری کتک بزنی یا مثلاً مثل صحرای کربلا می‌گوییم، اینها مظلومند و او

۱. سوره نمل، آیه ۴۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۳.

ظالم است. او ظالم هست ولی اینها مظلوم نیستند. ظلم لغتی است در برابر عدل. عادل و ظالم، عدل و ظلم. در تعریف عدل می‌گویند عدل یعنی «وضع شیء» در «ما وضع له» (اول این را بگویم که ببینید یک خرده بلدم) عدل یعنی هر امری، هر چیزی را در جایی و به نحوی به کار ببرید که برای آن آفریده شده است. ظلم این است که در غیر آن به کار ببرید. چاقوی خیلی قشنگ و خوبی برای این است که روی میز بگذارید و میوه را با این چاقو پوست بکنید و بخورید، این کار عدل است. البته خوردن آن عدل نیست که آنقدر میوه پوست بکنید و بخورید که دلتان درد بگیرد. نه، من فقط استفاده‌ی از این چاقو را می‌گویم که عدل است. اگر چاقو را بزنید به قصد کشت این ظلم است. برای اینکه این چاقو برای این کار وضع نشده است. وقتی می‌گوید اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی این توجّه را بکنید که این را بلقیس می‌گوید، از قول بلقیس خداوند می‌گوید که من به خودم ظلم کردم. در فارسی هم اصطلاحی هست که می‌گوید من به خودم ظلم کردم. و امروز با سلیمان به خداوند ایمان آوردم و تسلیم می‌شوم. پس معلوم می‌شود آن ظلم را، چون اول می‌گوید به خودم ظلم کردم بعد می‌گوید به سلیمان ایمان آوردم. کسی که همراه سلیمان یا بطور کلی، اسلام نیاورده و تسلیم نشده آن ظلم است. ظلمی است که خود او به خودش کرده. چطور؟ در خود همین آیات و قبلی معلوم است که قوم بلقیس قبلاً راهی به سوی خدا داشتند و شاید موحد و خداپرست بودند ولی حالا که

به اینها رسیده اینطور هستند. شاید هم اشاره به اصل فطرت انسانی است که فطرت انسان طالب اتصال به خداوند و تسلیم در مقابل خداوند است چون توجّه نکرده به خودش ظلم کرده. البته در درجه‌ی بالاتر یعنی درجه‌ی خیلی بالای ایمان، به این معنی که کسی همینطور از این مسلمانی که ما هستیم اینطوری مسلمان باشد نمی‌گوید به خودم ظلم کردم مگر اینکه فکر کند چون مسلمان نبود ویزا به او نمی‌دادند و کوپن نمی‌دادند، می‌گوید به خودم ظلم کردم. آنقدر ایمانش قوی نیست که بگوید به خودم ظلم کردم. این در درجه‌ی بالای ایمان و تسلیم است که می‌فهمد گذشته‌اش ظلم است. حرف بلقیس هم از اینجاست که می‌فهمد گذشته‌ی او خطا بوده و امروز با سلیمان ایمان آورده. نه اینکه ایمان به خدا محتاج به همراهی است، نه! راه خدا همیشه در دل همه‌ی مردم باز است. یعنی الان که به سلیمان رسیدم ایمان حاصل شده. یعنی گذشته از تسلیم به خداوند و شناخت سلیمان و اعلام اینکه اقرار به اینکه سلیمان که مرا هدایت کرد، مرا مؤمن کرد که اسلام آوردم.

آیه‌ی دیگری همین که خواندم آیه‌ای است که حضرت آدم به درگاه خداوند عرض کرد بعد از آنکه آن تخلّف را کرد و آنها را از بهشت بیرون کردند که بعضی‌ها نوشته‌اند که خداوند او را مجازات نکرد، مجازات هم نبود، گوشمالی بود. به دلیل اینکه گفت دو مرتبه تو را به اینجا برمی‌گردانم. حالا به هرجهت، بعد از آن جریان آدم درک کرد و فهمید چون تا آن تاریخ اصلاً جایی ندیده بود. او بود و یک باغ.

هیچکس را هم جز خداوند ندیده. صاحب باغ بود. بعد که به دنیا آمد این همه شیاطین را دید این همه چیزها را دید آنوقت فهمید که به خودش ظلم کرده که از آنجا به اینجا آمده. چه کسی کرده؟ خودش کرده. بنابراین می‌گوید: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا، خودمان به خودمان ستم کردیم.

پس این ظلم که در آیات قرآنی به کار رفته و یا در صحبت‌ها هست معنای اصلی آن این است. این است که در اینجا خداوند نخواست به‌گونه‌ای فقط زن‌ها ظلم کردند، نه! مردها بیشتر از زن‌ها ظلم کردند. هر دو مثل هم هستند و هر دو از یک قماش هستند. خود خداوند هم می‌گوید هر دو از یک قماش هستند. می‌گوید خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا، شما را از یک جنس واحد، از یک جنس آفریدیم جای دیگر هم می‌فرماید: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً^۱ خداوند از جنس خود شما آفرید که البته این جنبه‌ی مذکر آورده ولی هم برای مرد است هم برای زن؛ به مردها می‌گوید از جنس خودتان برای شما همسر آفرید به زن‌ها می‌گوید از جنس خودتان برایتان همسر آفرید. مرد و زن هر دو وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً از جنس خودتان با وجودی از جنس خودتان و دو تا هستید معذک شما که شاخه‌ی یک درخت هستید بین شما مودت و رحمت آفرید. این است که برای معنی هر آیه‌ی قرآنی چنین

۱. سوره نساء، آیه ۱.

۲. سوره روم، آیه ۲۱.

چیزی است که خودش با آیات دیگر تفسیر می‌شود. بلقیس هم دارد که وقتی پادشاهان خیلی در زمان حضرت سلیمان علیه السلام بودند آن‌های دیگر را نمی‌دانم خبرگزاری‌ها نگفته‌اند که به آن‌ها هم نامه نوشت یا نه؟ ولی به بلقیس نوشت. چون بلقیس معلوم می‌شود یک آشنایی به دین و مذهب و خدا داشته‌اند و بعد بلقیس خودش خواست بیاید دیدن حضرت سلیمان علیه السلام که البته از روی ترس گفت پادشاه عظیمی است و بلقیس آمد. حضرت سلیمان علیه السلام به درباریان خود گفت درباریان او از شیاطین و جن و انس و همه بودند گفت تخت بلقیس را وقتی راه می‌افتد و از شهر بیرون می‌آید، به اینجا بیاورید. چه کسی می‌تواند؟ که یکی از جنیان گفت قبل از اینکه تو مجلس تمام شود، صحبت می‌کنی صبح تا ظهر من تخت را می‌آورم. ولی دیگری که خداوند قدری دانایی به او داده بود گفت قبل از اینکه چشم بر هم بزنی من تخت را اینجا حاضر می‌کنم. بعد که تخت آمد و بلقیس آمد، سلیمان علیه السلام گفت می‌خواهم ببینم می‌فهمد یا نه؟ بعد که آمد، حضرت از بلقیس پرسیدند که این تخت تو نیست؟ گفت: چرا عیناً همان است. ولی باور نمی‌کرد. سلیمان می‌خواست امتحان کند. او اگر به قدرت معنوی سلیمان معتقد نباشد می‌گوید نه بابا این تخت من نیست، تخت من آنجاست. ولی بلقیس این حرف را نزد یعنی احتمال داد که سلیمان می‌تواند تخت را از آنجا بیاورد. گفت: **كَأَنَّهُ هُوَ**^۱ چرا مثل اینکه همان است. باز هم نتوانست

بگوید حتماً همان است. خداوند در قرآن در چند مورد از زن‌ها، از بزرگان و دشمنان زن‌ها اسم برده، یکی همین بلقیس است، به واسطه‌ی زیرکی خود و سلطنت خود.

ولی سؤال دیگری رسیده که در واقع یکی می‌گوید من عصبانیم و نمی‌توانم خودم را کنترل کنم. اگر کسی نمی‌تواند خود را کنترل کند، اگر کامل باشد که اصلاً انسان نیست، یک حیوانی است که هیچوقت بطور کامل نیست. یک مقداری سعی می‌کند همانقدری که می‌فهمد لا اقل بعداً می‌فهمد که کار خطایی کرده مال این است که یک مقداری کنترل می‌کند. به علاوه این به قول روانکاوها یا به قول عوامانه‌ی خودمان، این در درون خود ناراحتی‌هایی دارد که جلوی او را گرفته و یک مرتبه می‌ترکد و مثل بمب منفجر می‌شود. برای اینکه در زندگی روی زمین هم مین که می‌کارند مین در جنگ‌ها استفاده می‌کنند از بالا دیده نمی‌شود مگر وقتی که منفجر می‌شود. اینها که می‌روند هیچکس هم نمی‌داند کی منفجر می‌شود؟ همینطور این بمبی که درون ما منفجر می‌شود همینطور است. در درون بشر مین‌یاب هست بدانید بشر هر چه ساخته از فکر خودش درآورده که چنین چیزی هست. یک روزگاری دیده دلش یک مرتبه مثل اینکه در خواب مثلاً کسی را می‌بیند که فرسنگ‌ها فاصله است به خاطرش رسیده که چنین چیزی مثل تلویزیون را اختراع کند که او را ببیند در بیداری هم بتواند ببیند. آنقدر فکر کرده تا تلویزیون را اختراع کرده.

همینطور همه چیز و مین‌یاب هم عبارت از این است که خودش ببیند که چه مسائلی است که وقتی گفته می‌شود و یا بحث می‌شود او دچار عصبانیت و انفجار می‌شود؟ اینها را یادداشت کند که یادش نرود. بعد سر فرصت به بررسی آن پردازد. مثلاً می‌بیند هر وقت بحث غذا می‌شود که غذا خوب است یا بد است اگر کمی بحث طول بکشد عصبانی می‌شود. خوب که فکر کند یک روزی با پدرش یا مادرش یا بعد شوهر و بچه‌اش راجع به غذا دعوا داشته اینها غر می‌زدند و او ناچار بوده تحمل کند. همه‌ی این تحمل‌ها غده شده در فکر این و می‌ترکد. خودش دلایل در می‌آورد آن جهاتی که فکرش را خراب می‌کند و بعد آن جهات را تجزیه و تحلیل کند. مثلاً فرض کنید بیماری که تمام میکروب‌های بیماری در یک گلوله جمع می‌شوند وقتی آن را در آورد دیگر نیست. وَاِلاّ باز می‌شود و پخش می‌شود. در پندصالح هم این را نوشته‌اند که هر وقت عصبانی شدید، اگر خوابیده است، پا شود و بنشیند، اگر نشسته است، بایستد، اگر ایستاده، راه برود و تغییری در بدن ایجاد کند. وضع را درست کن، برای اینکه این تغییر در اعصاب مؤثر است و او را متوجّه مسائل دیگری می‌کند. این صورت ظاهر. البتّه بعد به اطبّا هم مراجعه کنید. یک قرص مُسکنی می‌دهند که حالتان بهتر شود. ان شاءالله هرگز ما دچار چنین انفجاراتی نشویم. این انفجارات از انفجار اتم بدتر است.

توبه، با خلوص نیت و علاقه مندی به دین و نیت شخص / فقط باید به خدا متوسل شد /
 وفای به عهد از تقوی است / کنایان کبیره و صغیره / اعراض از یاد خدا / یأس از
 رحمت خداوند / خداوند قلب صاف و نیت خالص می‌خواهد / در مورد کلاه شرعی و
 فرار کردن از حرمت ربا!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در مورد توبه و قبولی آن، فقط خدا می‌داند و در صورتی که
 الهام کند و به یکی از بندگانش بگوید او هم می‌داند. نمونه‌ی توبه
 که خداوند یک جا می‌گوید إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ
 لِمَنْ يَشَاءُ^۲، خداوند نمی‌پسندد، غفر نمی‌کند اگر شرک باشد که مثلاً
 مطلب وهابی‌ها که خیلی به شیعه‌ها و حتی به خیلی از سنی‌ها
 می‌گویند اینها مرتد هستند و اینها کافرند از این جهت می‌گویند که
 شما قبر را زیارت می‌کنید. از حسین علیه السلام یک چیزی می‌خواهید، و او را
 در ذهن خودتان شریک قرار می‌دهید که ما او را شریک قرار نمی‌دهیم

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۲/۱۹ هـ. ش.

۲. سوره نساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶.

ما می‌گوییم او چون مقرب درگاه است، می‌رود به درگاه، ما هم دامن عبایش را می‌گیریم، که می‌رود ما هم با او برویم، نه اینکه برای خدا شریک قرار دهیم. در واقع برای خودمان شریک قرار دادیم. إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ، برای هر که بخوهد غیر از آن را می‌بخشد. متولی یا قیم خدا قرار بدهند، که هر که را بخوهد بگوید فلان کس را می‌خواهد فلان کس را نمی‌خواهد، نه! فقط خدا می‌داند. ممکن است دل خود آدم اگر خیلی صاف باشد، بداند و بفهمد. ولی به هر جهت فقط باید به خدا متوسل شد. إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، می‌آمرزد در دو سه آیه این عبارت هست.

بنابراین، توبه مسلماً قبول است. به شرط اینکه توبه باشد. در توبه یعنی با خلوص نیت و علاقه‌مندی به دینش و علاقه‌مندی به نیاتش توبه کند. یک چیزی که در قرآن هم برای این آیاتی ذکر شده وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا^۱، پیش خداوند توبه می‌کند و بر آن سه نفری که تخلف کردند، حالا نه اینکه قرآن می‌خواهد قصه‌گویی کند، قرآن همان زندگی آنها را و این مسأله‌ی توبه‌شان را می‌گوید از جاهای دیگر آنها کار ندارد که کاسب‌های خوبی بودند یا نه؟ زراعت خوب می‌کردند یا نه؟ این یک تگه را که می‌خواهد به ما بفهماند، مثال را می‌آورد. در زمان پیغمبر رسم بود یعنی آنجا بیت‌المالی که نداشتند قشون و ارتش

۱. سوره زمر، آیه ۵۳.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۸.

منظمی که حقوق بگیرد نداشتند که اسلحه‌ای داشته باشد. پیغمبر می‌فرمودند که مثلاً فردا باید فلان جا برویم هر کس هر چه می‌توانست می‌آورد (که داستانی است که حالا یک وقت دیگر باید بگوییم، گفتم البته، تکرار کنم) کسی یک قدری خرما برمی‌داشت و می‌آورد آذوقه‌ی بین راه برای جنگ، یکی مثلاً دو کلنگ برمی‌داشت یکی را خودش برمی‌داشت یکی را به‌عنوان اسلحه به کس دیگری می‌داد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود، فردا یا مثلاً پس فردا می‌خواهیم برویم جنگ فلان قبیله، جنگی هم که می‌کردند. بیکار نبودند که بنشینند و استخاره کنند، که برویم جنگ خوب است یا نه؟ و بعد بروند، نه! جنگ‌ها همه دفاعی بود حتی یک قراردادی که با مشرکین بستند (مشرک از کافر بدتر است) که پیغمبر با آنها قراردادی بسته بود و چند تا از اینها که قرارداد داشتند تخلف کردند و به‌هم زدند. پیغمبر فرمود حالا که آنها تخلف کردند، ما هم قبول نداریم و آنها را ادب کرد و توصیه کرد و گفت آنهایی که عهد را شکستند شما کاری نداشته باشید و قرارداد شما معتبر است. فقط آنهایی که خودشان قرارداد را شکستند و نقض کردند ما نقض می‌کنیم و به آنان حمله می‌کنیم و آنقدر که خداوند به تقوی توصیه کرده می‌گوید این کار یعنی وفای به عهد، از تقوی است که اگر می‌خواهید تقوی داشته باشید نباید به آنها کاری داشته باشید این است که جنگ‌های پیغمبر، غزوات، همه دفاعی بود حالا به‌هرجهت چنین

جنگی بود و فرمود فردا بیایید و همه آمدند. مدینه شهر بزرگ آنجا بود و جمعیت آنجا شاید به زحمت به هفت، هشت هزار نفر می‌رسید وقتی همه آمدند، سه نفر از بزرگان آنجا که هم از نظر اعتقادی از بزرگان بودند و هم متمکن بودند و مال و اینها داشتند، نیامدند. بدون اینها رفتند. منتظر کسی نمی‌شدند. البته جنگی هم نشد به جنگ نرسید و برگشتند. پیغمبر این سه نفر را به اصطلاح بایکوت کرد. گفت: با اینها حرف نزنید، معامله نکنید. اینها اگر مثلاً سیگار که آنوقت نبود ولی فرض کنید سیگار می‌خواستند هیچ مغازه‌ای به آنها سیگار نمی‌فروخت. خلاصه مثل اینکه نجس باشند. اصلاً همه‌ی شهر رعایت می‌کردند. اینها خیلی ناراحت شدند. مدتی در منزل ماندند ولی دیدند منزل هم، زن و بچه هم، مسلمان بودند آنها هم بدبین هستند. سه نفری پا شدند و گفتند برویم به کوه، از شهر بیرون رفتند و یک گوشه‌ای گرفتند. خانواده موقع غذا، ظرفی می‌بردند می‌گذاشتند، بعد از مدتی اینها فکر کردند که پیغمبر فرموده است که ما را بایکوت کنند. زن و بچه‌ی ما هم که مسلمانند نباید با ما حرف بزنند و ما نباید از اینها بخواهیم که بیایند. به خانواده‌ی خود گفتند دیگر همدیگر را نبینیم، غذا را بگذارید و خودتان بروید. مدتی این کار را می‌کردند خودشان غذایی که آورده بودند، با هم می‌خوردند به هم گفتند مگر ما مسلمان نیستیم؟ هر سه گفتند چرا، ما مسلمانییم. اگر اینطور است پیغمبر گفته ما را بایکوت

کنند، توبه‌ی ما را هم قبول نکرده، البتّه توبه‌ی الهی خودش معلوم می‌شود، ولی از لحاظ حکومتی پیغمبر رئیس حکومت بود و اینها هم مجازاتشان بود. هر کدام گفتند من که مسلمانم شما دو تا هم باید مرا بایکوت کنید و بنابراین گفتند ما هم نباید همدیگر را ببینیم. رفتند هر کدام و ساعت خاصی می‌آمدند غذا را برمی‌داشتند و می‌خوردند که همدیگر را هم نبینند. به این طریق بعد از مدّتی گفتند یکی از چیزهای بایکوت این است که مغازه‌ها چیزی به ما نفروشند، چرا زن و بچه‌ی ما که مسلمان است برای ما کار کند و غذا بیاورد اینجا؟ این هم گفتند که زن و بچه غذا هم نیاورند و یک کار دیگر هم کردند که الان یادم رفت. داستان مشهوری است. بعد پیغمبر یک روز بعد از نماز در مسجد آیاتی نازل شد که قسمتی از آن را برایتان خواندم. فرمودند خداوند توبه‌ی اینها را قبول کرد. هیچکس نمی‌دانست.. برای خداوند که البتّه امروز و فردا ندارد از همان اوّل توبه را قبول کرد. ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا، توبه بر آنها جاری کرد و توبه را هم قبول کرد. خدا می‌دانست، پیغمبر نمی‌دانست، وقتی موقعش بود پیغمبر را خبر کردند که توبه قبول شده. پیغمبر با چند تن از صحابه گفتند برویم اینها را بیاوریم. آمدند به استقبال اینها و اینها را برداشتند و آوردند شهر. این قبول توبه است که در اخبار زیاد هست.

از گفته‌های عرفا است که خداوند چهره‌ی گنهکاری را که از خجالت شرمنده از گناه باشد و سرش پایین باشد بیشتر دوست دارد تا یک چهره‌ی مغرور به اینکه من اهل عبادتم. و اما اینکه گفتند توبه و گناهان را تقسیم کردند البته اینها هیچکدام در قرآن نیست. گناهان کبیره و صغیره گفتند، هیچ گناهی کبیره نیست و هیچ گناهی صغیره نیست، این صفت گاهی به بعضی گناهان تعلق می‌گیرد. خداوند در این آیه که می‌گوید *إِنْ جُنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلِكُمْ مَدْخَلَ كَرِيمٍ*، اگر آن کبایری که خداوند نهی کرده را از آن احتراز کنید گناهان کوچک را خدا بر شما می‌بخشد. حالا از این آیه آمدند این تقسیم‌بندی را کردند که کبیره هست و گناه صغیره. گناه کبیره در واقع آن چیزی است که دل آدم را سیاه کند. این سیاهی هم هیچکس از بیرون نمی‌بیند. قیافه‌ی خیلی شفاف و کت و شلوار و هر لباسی که خودتان می‌خواهید فکر کنید. نه، آن سیاهی، سیاهی دل است. اگر ذره‌ی کوچکی وارد شود، مثل وقتی که پیغمبر کودک بود در دلش دیده شد خداوند فرستاد و او را دور انداخت و آن را شست تا یکسره پاک شود. اینطور گناهان مسلماً خداوند ناراحت می‌شود. گناهانی که می‌کشد به اینکه انسان به خداوند پشت کند اعراض کند. *وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى* قَالَ

رَبِّ لِمَ حَسْرَتِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى^۱، خدا می‌گوید، کسی که از یاد ما اعراض کند، نه اینکه زندگی و اینها باعث شود یادش برود، نه! اعراض کند. یعنی بگوید این خداست ولی من پشت به خدا می‌کنم. اعراض کند، زندگی سختی خواهد داشت. زندگی سخت نه اینکه پول و پله نداشته باشد، نه! ممکن است که کشتی تفریحی داشته باشد، جزیره‌ی تفریحی داشته باشد و جلال و حشمت و همه چیز داشته باشد ولی زندگی او تلخ است. روز قیامت هم او را کور می‌آفرینیم که وقتی از ما بپرسد که من در آن دنیا چشم داشتم چرا اینجا کور هستیم؟ به او می‌گوییم که آیات ما، دستورات ما آمد، تو فراموش کردی و امروز هم ما تو را فراموش کردیم. پس این أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي مَسْلَمًا چیزی است که کبیره است. چیزهایی که می‌شود گفت که واقعاً سخت است. گناه کبیره هم نه اینکه دیگر توبه قبول نمی‌شود آن هم توبه‌اش قبول می‌شود، یکی هم اصرار بر صغیره، یعنی گناهی که کبیره نیست، صغیره است. کسی غیبت می‌کند، افترا می‌بندد، یک‌بار کرد، بعد می‌گوید دیگر نمی‌کنم و نمی‌کند. ولی اگر هر روز کارش این باشد و خبرچینی بکند این اصرار بر صغیره است. اصل آن گناه صغیره‌ای است. ولی دلش سیاه می‌شود و گناه در نظر او بی‌اهمیت می‌آید. در این مورد هم خداوند کبیره حساب

کرده. البته بعضی‌ها می‌گویند گناه کبیره، توبه‌اش قبول نیست، نه! ممکن است بعضی گناهان کبیره آنقدر شدید باشد یا بعضی گناهان صغیره که دلش را تیره کند و توفیق توبه برای او حاصل نمی‌شود بنابراین نباید گفت توبه‌اش قبول نمی‌شود، نه! یک حالت دل‌سختی و دل‌سنگی و سنگ دل و شقی می‌شود و گناهی که می‌کند از آن بدش نمی‌آید و برایش عادت می‌شود. این را هم از گناهان کبیره شمرده‌اند و به علت اینکه آن حال توبه برای او دست نمی‌دهد. بنابراین یکی از گناهان کبیره که می‌شمرند که واقعاً گناه بودنش کبیر است، یأس از رحمت خدا است. در دعاها، در دعای کمیل است مثل اینکه در قطعاتی می‌گوید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ... اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي نَحَسُّ الدُّعَاءَ... اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَقَطِّعُ الرَّجَاءَ، خدایا بر من ببخش آن گناهی را که حال دعا کردن را از انسان می‌گیرد یعنی دلش تیره می‌شود و دیگر حال اینکه دعا هم بکند، ندارد. گاهی شدیدتر می‌شود اعتقادش هم شل می‌شود. خدایا بر من ببخش آن گناهی که دعا را حبس می‌کند، نمی‌گذارد دعا کنیم، حال دعا را می‌گیرد. خدایا ببخش بر من آن گناهی را که امیدم به تو قطع می‌شود. این است که ناامیدی از درگاه خداوند و یأس از رحمت خداوند خودش یک گناه کبیره‌ای است.

در سوره‌ی ابراهیم یا سوره‌ی حجر است که فرشتگان وقتی

می‌آیند که بروند قوم لوط را مجازات کنند از منزل ابراهیم اول می‌آیند، چون ابراهیم پیغمبر آن زمان و رئیس و رأس بر مردم بود. آمدند آنجا که از آنجا بروند. که همسرش ساره گوش می‌داد. بشارت دادند، به فرزندی. خیلی عجیب بود برای ساره. گفت که: **فَبِمَ تُبَشِّرُونَ**^۱، به چه به من بشارت می‌دهی؟ شوهرم هم پیرمردی است. آنها گفتند (یا ابراهیم فرمود، یا آنها) که: **بَشْرًا كَبِيرًا بِالْحَقِّ فَلَا تُكْفِرُنَّ مِنَ الْقَائِلِينَ**^۲، از رحمت خدا مأیوس نشوید. ابراهیم گفت: **وَمَنْ يَقْنُطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ**^۳، جز بندگان گمراه و ظالم خداوند، دیگران از رحمت خدا مأیوس نمی‌شوند؛ که این یأس از رحمت خدا از گناهان بزرگ است. بعد برای اینکه گفتند که هیچوقت مأیوس نشوید. در زندگی عادی ما بدانید برای خداوند شماها مکر می‌کنید **وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ**^۴، زرنگی می‌کنید، خداوند هم یک زرنگی می‌کند و خداوند از شما زرنگ‌تر است **وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ**. این برای این است که مأیوس نشوید و برای این است که شما چنین حقه‌ای می‌زنید و خدا حقه‌بازتر است. حالا این حرف‌ها زده می‌شود چون همه‌ی حرف‌ها برای ماست. برای بندگان خداست. در مورد این کلاه‌شرعی‌ها که می‌گویند. من گفتم چه کسی را می‌خواهی گول بزنی؟ خدا را می‌خواهی گول بزنی؟

۱. سوره حجر، آیه ۵۴.

۲. سوره حجر، آیه ۵۵.

۳. سوره حجر، آیه ۵۶.

۴. سوره آل عمران، آیه ۵۴.

مثال زدم خیلی برای شما از کلاه شرعی‌ها که یک کبریت را می‌فروشند به دو میلیون تومان می‌خواهد وام بدهد قرض بگیرد، یک کبریت می‌فروشد به این قیمت و بعد از او دو میلیون و صد هزار تومان می‌خرد یعنی صد هزار تومان بیشتر باید بدهد. منتها به جای حالا یک سال دیگر بده. یعنی در واقع دو میلیون تومان را داده که سال دیگر صد هزار تومان اضافه بگیرد. این کلاه شرعی است که در شرایع که از کُتب خیلی معتبر است، یک فصلی دارد. ما آنوقت‌ها که دانشجو بودیم فصل باب تجارت را می‌خواندیم که فصلی هست که چگونه از حرمت ربا فرار کنیم. از حرمت خدا فرار کرده، از خود خدا چطور فرار می‌کنی؟ البته فقهای بزرگ چه شیعه و چه سنی که البته باز در شیعه کمتر است، ابوحنیفه اصلاً کتابی دارد به نام حیل، حيله‌ها. خداوند قلب صاف و نیت خالص می‌خواهد، در سوره‌ای می‌گوید: **إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**^۱ کسی را قبول نمی‌کند مگر آن کسی را که با قلب سلیم آمده باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در همان جمله‌ی اول خلاصه‌ی صفات مؤمنین درماندیم، «مؤمن باید خداخواه و خداجو باشد». به قول همان که کسی پای و عظم نشسته بود گفت به مولا علی عرض کن ماها هیچکدام اهلش نیستیم تو خودت لیوان را از حوض کوثر پُر کن و بخور. ما هیچکدام اهلش نیستیم یا علی. خواجه عبدالله شاید به همین حال رسیده و می‌گوید برای آرامش خودش درخواست کرده و این جملات را به او الهام دادند (فَتَلَّقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ^۲) «الهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است، از بوستان است». ما به این دلخوش می‌کنیم، بعد صفحه‌ی آخر کتاب را می‌خوانیم.

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۲/۲۱ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۳۷.

فهمیدن معنی آیات قرآن / در مقابل عظمت قرآن با سواد و بی سواد فرقی نمی‌کند،
همه می‌توانند از آن استفاده کنند / در مورد عبارات و دعائایی که می‌خوانیم ولی حاملان
این نیست، فکر کردن در آنها و تکرار آن تا اینطوری بشویم / در مورد سوره‌ی فاتحه که
حتماً باید در نماز باشد / درباره‌ی نمازی که عمود و پایه‌ی دین است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

قرآن را باید هر روز بخوانیم هم به عنوان مطالعه و هم فهمش،
یعنی اگر معنی لغتی را نفهمیدیم، باز هم باید آن را بخوانیم. مُنتها
برویم معنی آن را بپرسیم تا بتوانیم نفهمیده از روی آن رد نشویم. غیر
از آن، این دعا‌های روزانه که در کتاب‌ها نوشته‌اند، برای هر روز یک
دعایی تعیین کرده‌اند که یک اشاره‌ای هم امروز به آن کردم آیات قرآن
هم همینطور است. معنی آن را خوب است بفهمیم، باید بفهمیم. البته
قرآن چون کتابی است که هم یک آدم عامی و کم‌فهم و حتی بی‌سواد
می‌تواند استفاده کند، هم آن بالاترین استاد عربی می‌تواند استفاده کند

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۲/۲۲ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

و باید هم استفاده کند. یعنی در مقابل عظمت قرآن تفاوتی این دوتا ندارد. مثل اینکه فرض کنید شما در یک قافله‌ای ردیف اول نشسته‌اید، یکی دیگر پله دوم. وقتی نگاه می‌کند در اینجا کسی که می‌آید این پله اول است، آن پله دوم، پس قاعدتاً آن باید... اما آن کسی که با هواپیما از آن بالا رد می‌شود، اینها فرقی برایش نمی‌کند. اینها هر دوتا یک جور هستند. در مقابل عظمت قرآن هم، باسواد و بی‌سواد و اینها فرقی نمی‌کند، همه می‌توانند از آن استفاده کنند. روانشناس برای روانشناسی، فیزیکی‌دان برای فیزیک و امثال اینها. آیات قرآن و دعاهایی هم که از ائمه رسیده است، همینطور است. در قرآن می‌فرماید که اگر تمام درختان را قلم کنیم که بنویسد، تمام دریاها را مثل جوهر قلم کنیم و بعد که تمام شد هفت دریای دیگر هم به آن اضافه کنیم، (هفت، این عُرْف قدیم بوده است هر چیزی را هفت می‌گفتند) مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ^۱، کلمه‌های خداوند تمام نمی‌شود. حالا کلمه وقتی ما می‌گوییم یعنی همین کلمه، حرف. اما کلمه‌ای که خدا می‌گوید: عِيسَى كَلِمَةُ اللَّهِ. یک عیسی‌ای را کلمه‌ی خدا می‌داند و بعد هم آنجایی که می‌فرماید وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا^۲، کلمه‌ی خدا بالاتر از هر چیزی است هم کلام خدا است، یعنی همین حرف‌ها و هم آنهایی که کلمه‌ی خدا است مثل عیسی، بالاتر از هر چیزی است که در آیه‌ی قرآن هم خداوند به عیسی بشارت

۱. سوره لقمان، آیه ۲۷.

۲. سوره توبه، آیه ۴۰.

داد که: پیروان تو تا آخر جهان بر دیگران برتری خواهند داشت. البته پیروان عیسی ما را هم شامل می‌شود، نه اینکه مسیحی‌ها. پیروان عیسی یعنی هر که عیسی را قبول دارد. کَلِمَةُ اللَّهِ یک معنی کَلِمَةُ اللَّهِ همین کلامی است که خدا می‌گوید، یعنی وحی الهی که در قرآن یکسره وحی است، هم‌اشار وحی الهی است. *تورات و انجیل* شرح زندگی انبیا است و ضمناً کلامی که خدا به آنها گفته است. گاهی هم خداوند از قول ما حرف می‌زند، مثل کلامی که پدر یا مادر به بچه می‌گویند. از قول بچه می‌گویند، مثلاً می‌گوید که: بگو بگو، بابا. این نمی‌گوید بابا، پدر بابا نیست. به او یاد می‌دهد که بگو: بابا. از بابا بخواه. خداوند هم همین کار را با ما می‌کند خیلی جاها می‌گوید همین عبارت دعا که خواندم *لَا أُخْشَى إِلَّا عَدْلَهُ وَلَا أَعْتَمِدُ إِلَّا قَوْلَهُ*. ما هنوز نرسیدیم به این درجه‌ای که معنی این را بفهمیم. معنی آن نه معنی که در کتاب‌ها نوشته‌اند و یا اینکه ترجمه‌ی آن از عربی به فارسی یا به قول عرب‌ها معنی آن را بفهمیم یعنی احساس کنیم. *بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو إِلَّا فَضْلَهُ وَلَا أُخْشَى إِلَّا عَدْلَهُ*، هیچ کمک و هدیه‌ای جز از خدا متوقع نباشیم. هر چه می‌خواهیم از خدا بخوایم. غیر از او از هیچکسی نمی‌ترسیم. این را در این دعا، خود خدا می‌گوید. یعنی به زبان ما می‌گوید. می‌گوید که اینطور بگویید. ما هم درست است که حالمان این نیست، از همه می‌ترسیم جز از خدا به عکس آنچه که می‌فرماید، از کسی نمی‌ترسیم

جز از خدا. ما از همه می‌ترسیم، جز از خدا. از همه تقاضای هدیه و بخشش و فضل داریم جز خدا. دست خدا را نمی‌بینیم. خدا می‌خواهد و این را به زبان ما می‌دهد، می‌گوید این را بگویید برای اینکه چند وقتی اگر بگوییم، در موردش فکر می‌کنیم و بعد که فکر کردیم به این نتیجه می‌رسیم چون این عبارات و کلماتی هست که ما انسان‌ها اول فکر می‌کنند و بعد آن فکر را به صورت کلمه در می‌آورند، مثل همه‌ی حرف‌هایی که می‌زنیم. فکر می‌کنیم بعد از آن فکر حرف می‌زنیم. این فکر ما و این حرف ما مثل اینکه به جای لا اُحْثَى إِلَّا اللهُ بگوییم که از همه می‌ترسیم جز از خدا. از همه روزی می‌خواهیم جز از خدا. این حال ماست. این است، عملاً اینطوری هستیم. اَمَّا خَدَايَا اِيْنَ دَعَاهَا كِه ائْمَه دادند، به ما می‌گویند نه، اینطوری است.

در غیر از این عباراتی که ما فکر می‌کنیم و بعد می‌گوییم، یک عباراتی را هم اگر زیاد بگوییم اثر می‌کند و فکر ایجاد می‌شود. یعنی همین عبارت «نمی‌ترسم جز از خدا» را چند بار تکرار کنند، فکر، همانطوری که فکر کلام می‌آورد، اینجا کلام فکر می‌آورد. در قرآن هست که، یعنی هم در قرآن هست و هم در نماز می‌خوانیم. در سوره‌ی فاتحه اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ^۱ یعنی چه؟ یعنی فقط از تو یاری می‌جوییم و فقط تو را می‌پرستیم. گاهی اوقات، پیشترها، نماز که

می خواندم به این عبارت که می رسیدم، می ترسیدم، از این دروغ بزرگتر نگفتیم **إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نُسْتَعِينُ** ولی **خُبْ** کم کم می گوئیم پنج نوبت است، هفده رکعت، ده بار این را می خوانیم در هر روز ده بار می گوئیم **إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نُسْتَعِينُ** بالاخره از خدا می خواهیم که این معنا را در ذهن ما درست به جای بیاورد. از این نماز هم که می خوانیم، از این عبارت، همینطوری سرسری رد نشویم. اگر هم تند نماز می خوانیم به این عبارت که رسیدیم، بایستی آهسته بخوانید و فکر کنید. پس حالا که این است، ما هم تقریباً می فهمیم که این یک دروغ بزرگی است که داریم می گوئیم، **إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نُسْتَعِينُ**، خدا به ما گفت که بگو. خدا به ما می گوید دروغ بگو؟ هرگز! هیچ پیغمبری، هیچکسی نشنید که خدا به من گفته که دروغ بگو، پس این را چرا خداوند می گوید که شما بگویید؟ برای این است که تکرارش کنید، اینطوری بشوید. یعنی تکرارش که بکنید: **إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نُسْتَعِينُ** دیگر دروغ نباشد، راست باشد. حداقل این فکر را می کنید خدایا ما همیشه اینطور نیستیم که **إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نُسْتَعِينُ**، ولی این یک لحظه واقعاً می خواهیم که جز خدا را نپرستیم و جز از او یاری نخواهیم همین یک لحظه ای که این حرف را می زنید فکر کنید که راست گفتید، فکر کنید که باید اینطور بگویید. اگر همین یک لحظه را فکر کنید به اعتبار اینکه خدا خودش دستور داده، گفته است این عبارت را بگویید یعنی این عبارت در

سوره‌ی فاتحه است، نمازی بدون سوره‌ی فاتحه نیست؛ لَاصَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ. همه‌ی قسمت‌های دیگرش تغییر می‌کند. ممکن است بعد از حمد سوره اخلاص را بخوانند و یا هر سوره‌ای را بخوانید. تسبیحات، چه رکوع و چه سجود تغییر می‌کند. دعاهایی که بکنید تغییر می‌کند لَاصَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ. سوره‌ی فاتحه حتماً باید در نماز باشد. وَاِلَّا نماز نیست. نماز درست نیست. با این تأکید و آن دروغ، حال ما چطوری می‌شود؟ خداوند در واقع به بیان خودش می‌گوید که من تو را آفریدم، جدّت و پدرت را از خاک آفریدم و او جز من نپرستید. فرض کنید آدم و حوا که در بهشت بودند اگر کاری داشتند چه کار می‌کردند؟ می‌گفتند خدایا این درخت دارد خشک می‌شود، آب بدهید. می‌گفت: این هم آب. هر چه خواستند از او استعانت می‌کردند. هیچکسی نبود که بپرستند، فقط خدا را می‌پرستیدند. بعد یک خطا کردند و آمدند به جهانی پُر از خطا. من به آنها یادآوری کردم (اینها تصوّر است. تصوّری که قاعدتاً ممکن است. مثلاً خداوند نظرش این بوده است) من به پدرتان یادآوری کردم و گفتم، این را یادتان نرود که إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. درست است که در اینجا آمده و دنیا پُر از خطا است ولی این عبارت یادتان باشد. شماها هم فرزند همان پدر و همان مادر (آدم و حوا) هستید. بنابراین در اصل من به شما که دستور می‌دهم این را انجام بدهید، همان دستوری است که به پدر و مادرتان دادم. این است که

نماز که گفتیم الصَّلَاةَ عَمُودَ الدِّينِ يَا الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ که عِمَاد به منزله‌ی آن خیمه‌ی بزرگ که می‌زنند یک تیر مهممی که سقف را نگه می‌دارد، آن وسط می‌زنند و خیمه از آن ایجاد می‌شود یعنی پایه‌ی اصلی نگهدارنده خیمه، همان عمود است. نماز هم برای دین همینطور است. کدام نماز؟ نماز ماها؟ بله نماز ما، نه دین داریم (آن دینی که خدا می‌خواهد) ولی خدا که اینطوری نمی‌خواهد. خدا می‌خواهد که همه‌ی ما از پدر و مادرمان آدم و حوا یاد بگیریم. آن چنان صلاتی عمود دین است. یعنی نمازی که *إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ* آن دروغ نباشد. آن نماز پایه‌ی دینی است که خدا گفت: *قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِبُوا* بگویند جز خدا خدایی نیست تا نجات پیدا کنید. آن دین و این نماز. حالا نمی‌دانم ان شاء الله خداوند بخواند که ما هم همینطوری باشیم.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

مجموعه چهار: شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهاردهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌وهشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌ونهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهلّم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل ویکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)

۵۰۰ تومان	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۹۰
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	۹۱
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	۹۲
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	۹۳
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	۹۴
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)	۹۵
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	۹۶
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	۹۷